

**سید علی قاضی طباطبایی تبریزی**

از ابتدای جوانی تحصیلات خود را در علوم حوزوی آغاز کرد و در 1308 ق. رهسپار نجف اشرف شد ...



ولادت: 1285 ق.

محل ولادت: تبریز

وفات: 1366 ق.

محل دفن: نجف

محل تحصیل: تبریز- نجف

اساتید: حضرات اخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ محمد حسن مامقانی، محمد فاضل شریانی، میرزا حسین خلیلی

استاد عرفان: سید حسین قاضی طباطبایی  
شاگردان: سید محمد حسین طباطبایی، سید محمد الهی طباطبایی، سید حسن مسقطی، سید هاشم حداد و...  
تالیفات: شرح دعای سمات، تفسیر بخشی از قرآن کریم و...  
از ابتدای جوانی تحصیلات خود را در علوم حوزوی آغاز کرد و در 1308 ق. رهسپار نجف اشرف شد. تلاش او در راه کسب دانش در 27 سالگی به ثمر نشست و به درجه اجتهاد رسید. جوهره سلوک را از پدر بزرگوارش داشت. امام خمینی (ره) در مورد آیت الله سید علی قاضی فرمود: قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید. عظمت این کوه توحید تا آنجا بود که سید هاشم حداد در مورد ایشان می گفت: از صدر اسلام تاکنون عارفی به جامعیت او نیامده است. این کوه عظیم توحید طی سه دوره. اخلاق و عرفان اسلامی را با کلام نافذ و علم صالح خویش تدریس فرمود و در هر دوره شاگردانی پرورش داد که هر کدام از بزرگ مردان وادی علم و عرفان اند. او از مفسران نامدار شیعه است که روش تفسیر قرآن به قرآن داشته است. در کتاب مفاخر آذربایجان چنین آمده: عارف و اصل و زاهد بی بدیل حضرت آیت الله سید علی قاضی تبریزی، تفسیری ترتیب داد و چون به سوره انعام آیه قل الله ثم ذرهم (بگو فقط خدا و رهایشان کن) رسید، تفسیر را رها کرد.

در احوالات ایشان نقل است که تا چهل سالگی نشانی از فتح باب نمی دید و در طلب آن گوهر مقصود چنان خود را به ضوابط و آداب شرع و رعایت مستحبات و مکروهات ملزم ساخته بود که به حسب عادت بشری هیچ مستحبی از او فوت نمی شد. تا جایی که بعضی معاندان می گفتند: قاضی که این قدر خود را مقید به آداب شرع کرده شخصی ریایی و خودنماست! خود ایشان می فرمود: چون بیست سال تمام چشم را کنترل کرده بودم چشم ترس برای من آمده بود چنان که هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم هایم بسته می شد. تا اینکه یک بار که به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رفت. در راه سیدی دیوانه به او گفت: سید علی! امروز مرجع اولیا در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه السلام است! و همان شب در حرم مطهر هنگام نماز مغرب، درها به رویش باز شد.

سال ها در پرده مستوری بود و کسی او را نمی شناخت تا اینکه یکی از کاسب های نجف وقتی که از مشهد به نجف اشرف مراجعت کرد به رفقای خود گفت: گذرنامه من در مشهد دچار مشکل شده بود و کارم در شهرانی درست نمی شد. آقای

قاضی را در حرم دیدم و به ایشان متوسل شدم به من گفت فردا برو شهرانی و گذرنامه ات را بگیر!  
فردای آن روز کار من اصلاح شد و برگشتم اما دوستان آن مرد انکار کرده گفتند که قاضی در نجف بوده و مسافرت نکرده است. آن مرد نزد مرحوم قاضی آمد ماجرا را تعریف کرد. اما آقای قاضی هم قضیه را انکار کرد و فرمود: همه مردم نجف می دانند که من مسافرت نکرده ام! فضیلت آن عصر همجوم شیخ علی محمد بروجردی، شیخ محمد تقی آملی و... که جریان را شنیدند نزد مرحوم قاضی آمدند و با اصرار از ایشان خواستند که یک جلسه اخلاقی ترتیب دهد. داب وی نهی شاگردان از کرامات بود. آنچه او بدان توجه داشت عبودیت محض بود و دیگران را نیز به آن دعوت می کرد. جو نامناسب حوزه آن روز نجف عرفان سلوک عرفانی را برنمی تابید و به همین سبب ایشان به صوفی گری متهم بود. یکی از بزرگان عم عصر آیت الله قاضی در مواجهه با ایشان جواب سلام آن مرحوم را نمی داد ولی ایشان به شاگردانش توصیه می کرد بروید پشت سر او نماز بخوانید، نمازهای خوبی دارد! کرامت او روح دریایی اش بود که همه کینه توزی ها، مخالفت ها و سعایت ها را در خود محو می کرد. لطیف بود چنان که نه ذره ای کدورت از مخالفان به دل می گرفت و نه به نشستن گرد کدورت بر دل دیگران رضا می داد. یک بار که برای زیارت به حرم امیر المومنین علیه السلام رفته بود. بر خلاف معمول بلافاصله و بدون خواندن زیارت نامه از حرم خارج شد. وقتی فرزندش علت را پرسید در پاسخ فرمود: در حرم کسی را دیدم که می دانم نسبت به من بغض و کینه

ای در دل دارد ف ترسیدم مرا ببیند و دوباره این بغض در دلش زنده شود و اعمالش از بین برود! آیت الله سید علی قاضی می فرمود من هر چه دارم از قرآن و حضرت سید الشهداء علیه السلام دارم . در مجلس روضه حضرت اباعبدالله علیه السلام بدون توجه به آنان که بر او خرده می گرفتند، کفش میهمانان حضرت را جفت کرده تمیز می کرد. آیت الله سید ابوالقاسم خویی می فرمود : من هر وقت می رفتم مجلس آقای قاضی ، کفش هایم را می گذاشتم زیر بغلم که مبادا آقای قاضی آن ها را جفت کرده یا تمیز کند.

آیت الله شیخ عباس قوچانی می فرمود: از لحاظ توکل احدی را مانند قاضی ندیدیم . آن چنان مانند کوه استوار بود که مسائل مختلف اجتماعی و زندگی ابدًا خم بر ابروی ایشان نمی آورد. مرحوم قاضی با آن عائله سنگین در فقری شدید به سر می برد و مدت ها خوراکش نان خشکی بود که در کاسه آب فرو می برد. می فرمود : برزخ من در دنیا فقر است و دیگر در برزخ مشکلی ندارم . و با همه این احوال می گفت : من لنگه کفش انسان های کامل هم نمی شوم . آن فرید عصر و یگانه دوران صاحب مقام تشریف بود. خود می فرمود: من آن عبارتی را که حضرت حجت (عج) هنگام ظهورشان می فرمایند واصحاب پراکنده می شوند می دانم ! و وقتی از تشریف ایشان نزد حضرت ولی عصر (ع) پرسیدند پاسخ داد کور است چشمی که صبح

از خواب بیدار شود و در اولین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد! استاد سید محمد حسن قاضی نقل می کند: روزی پشت سر ایشان راه می رفتم که شیخی آمد جلو راهشان را گرفت و گفت : از کجا معلوم این حرف های تو راست باشد؟ من می خواهم از خود حضرت ولی عصر بشنوم . آیت الله قاضی در جواب فقط گفت : خب بیا برویم تا بشنوی در همان هنگام دیدم اثری از شهر نیست و ما در بیابانی قدم می زنیم . از دور بلندی معلوم بود که افرادی در حال رفت و آمد از آن بودند . هنگامی که نزدیک آنجا شدیم آن شیخ پشیمان شد و گفت : نه نمی خواهم ! و من دیدم دوباره در همان شهر و همان کوچه هستیم . اواخر عمر شریفش می فرمود: در سینه ام آتش است ! این آتش ساکت نمی شود دائم آب می خورد و این بیت از مثنوی مولوی را با خود تکرار می کرد:

گفت من مستسقی ام ایم کشد  
گرچه می دانم که هم ایم کشد  
از آیت الله سید ابوالقاسم خویی نقل است که فرمود: در ایام وفات استاد اخلاق آقا میرزا علی قاضی ، تاثر نجوم رخ داد و این به جهت رفعت مقام آن مرحوم بود. من که خودم این واقعه شگفت انگیز را با چشمان خودم دیدم ، نمی توانم انکار کنم . وقتی از آیت الله بهجت در مورد آیت الله سید علی قاضی پرسیدند ، گریست و فرمود: چه کنم که فلمی آن قدر قدرتمند نیست که بتواند هر چه را در مورد قاضی بوده بنویسد. شرح حال این عارف کبیر در کتاب عطش از انتشارات موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشمس آمده است.